خبر

قدردانی جشنواره انگلستان از انیمیشن «مه‌داس»

انیمیشن کوتاه «مه‌داس» موفق به دریافت جایزه تقدیر افتخاری از جشنواره بین‌المللی فیلم هاستینگزراکس انگلستان شد.

به‌گزارش خبرگزاری مهر، انیمیشن کوتاه «مه‌داس» با فیلمنامه‌ای از بهمن عبداللهی و کارگردانی مینا سادات‌حسینی، در دومین حضور جهانی خود موفق به جلب نظر هیات داوران جشنواره هاستینگزراکس انگلیس شده است.

جشنواره هاستینگزراکس با تمرکز بر سینمای ژانر، فانتزی و آثار تجربی، میزبان فیلم‌هایی از سراسر جهان است و بخش رقابتی مستقلی را به انیمیشن اختصاص داده است.

مه‌داس داستان یک کشاورز است که در عصر ماشین و آلودگی صنعتی تلاش می‌کند مزرعه خشک خود را احیا کند و با رویکردی فانتزی دغدغه‌های زیست‌محیطی را از طریق زبان تخیل بازتاب می‌دهد.

پنجمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم هاستینگزراکس در شهر هاستینگز انگلستان برگزار می‌شود و این انیمیشن در حال حاضر موفق به دریافت جایزه تقدیر افتخاری از جشنواره شده است.



یادداشت

دکتر حبیب‌الله بابایی | نویسنده و پژوهشگر

بایسته‌های شرق‌شناسی برای فهم ماهیت مقاومت

دنیای اسلام سالیان بسیاری است که با مقوله آزاردهنده استعمار دست‌وپنجه نرم می‌کند. ما هیچ خاطره خوبی از استعمار نداریم؛ استعمار برای ما پیشرفتی به بار نیاورده است. ما در مناطق غیرغربی، صرفا به این دلیل که پاسپورت اروپایی و آمریکایی نداریم، قربانی تبعیض نژادی هستیم و گاه باید در سایه تحریم‌های ظالمانه از امکانات لازم برای یک زندگی انسانی هم محروم باشیم.

نظام سلطه امروز ما را شایسته برخورداری از زندگی سالم و نظام استاندارد سلامت نمی‌داند؛ کافی است به انبوه زباله‌هایی نگاه کنیم که از غرب برای دفن به غرب آسیا منتقل می‌شود. غرب ما را در داشتن انرژی هسته‌ای، در برخورداری از لوازم یک زندگی مرفه و حتی در داشتن حقوق بشر، حق صلح، حق آزادی، حق دموکراسی و حق آموزش شایسته نمی‌داند. طبیعی است که این بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های پی‌درپی به مقاومت‌ها و ایستادگی‌ها بینجامد.

اما نکته مهم‌تری وجود دارد؛ در مقاومت مسلمانان امر بنیادینی نهفته که دنیای غرب نمی‌تواند آن را درک کند. این نافهمی برخاسته از نظام معرفتی شرق‌شناسانه است که در فهم دنیای شرق، جهان ایرانی و ماهیت انسان فاخر فرهنگی در ایران عاجز و ناتوان مانده است.

مهم‌ترین نکته در خاستگاه مقاومت در غرب آسیا را باید در «فلسفه زیستن» و «فلسفه مردن» ایرانیان مسلمان جست‌وجو کرد. مقاومت در این معنا یک پدیده فیلسوفانه است. در غرب آسیا، مسلمانان مرگ را پایان زندگی نمی‌دانند و از این‌رو زندگی را به هر قیمتی نمی‌خواهند؛ همان‌طور که از مردن نیز به هر قیمتی نمی‌گریزند. آنان مهم‌تر از زندگی، کرامت انسانی و عزت انسانی را می‌خواهند، ولو آن‌که این عزت را در یک مرگ شرافتمندانه بیابند. آنان از ذلت و سرسپردگی بیزارند، حتی اگر این ذلت با عیش چندروزه دنیوی همراه باشد. این فلسفه در بیان امام حسین(ع) به‌وضوح آمده است: «مرگ توأم با عزت بهتر است از زندگی توأم با ذلت.» موضوع عزت و ذلت در فرهنگ مسلمانان و در جغرافیای مقاومت، نه صرفا یک ایده یا ایمان، بلکه یک فرهنگ نهادینه‌شده و جدایی‌ناپذیر از متن زندگی است.

برای فهم این موضوع، جریان شرق‌شناسی باید ریل مطالعاتی خود را عوض کند. به‌جای فهم جهان اسلام از نقطه‌عزیمت‌های سکولار، باید فهمی عمیق از چگونگی زندگی و چگونگی مرگ مسلمانان را دنبال کند. پیشنهاد مشخص من این است که شرق‌شناسی برای فهم مقاومت در دنیای اسلام و غرب آسیا، تاریخ شهادت و تاریخ شهدا را بخواند تا فهم نادرست خود را از ماهیت مقاومت اصلاح کند.

مطالعات «شهادت» در دپارتمان‌های شرق‌شناسی می‌تواند گامی متفاوت در مسیر شناخت شرق باشد؛ شناختی که نه برای دست‌درازی به شرق، بلکه راهی برای گفت‌وگو با شرق، تعامل و بهره‌گیری از ظرفیت‌های تمدنی آن در جهت حل بحران‌های پی‌درپی دنیای غرب باشد.

شاعری که نابینایی متوقفش نکرد

موسی عصمتی: حضور نابینایان در محیط‌های آموزشی و اجتماعی می‌تواند برای دانش‌آموزان و دیگر افراد جامعه الهام‌بخش باشد



هانا چراغی
جام‌جم آنلاین

معلولیت به معنای پایان فرصت‌ها و توانایی‌ها نیست. افراد دارای معلولیت، از جمله نابینایان، با تکیه بر استعداد و پشتکار خود می‌توانند در عرصه‌های علمی، فرهنگی، هنری و اجتماعی موفق شوند، شرط آن‌که موانع تحصیل، اشتغال و حضور مستقل آنها در جامعه کاهش یابد. اینها نکات برجسته گفت‌وگوی جام‌جم آنلاین با موسی عصمتی، شاعر نابیناست. در میان نابینایانی که مسیر پیشرفت را در حوزه‌های فرهنگی دنبال کرده‌اند، شاعرانی حضور دارند که با وجود دشواری‌های زندگی، به فعالیت ادبی ادامه داده و تجربه‌ها و اندیشه‌های خود را با جامعه به اشتراک گذاشته‌اند. با این حال، موفقیت این افراد نباید باعث نادیده‌گرفتن مشکلات‌شان شود؛ از دسترسی دشوار به کتاب‌ها و منابع آموزشی به‌روز گرفته تا نامناسب بودن بخشی از معابر شهری و محدودیت فرصت‌های شغلی. فراهم کردن امکانات برابر، اجرای قوانین حمایت از افراد دارای معلولیت و پرهیز از نگاه ترحم‌آمیز، می‌تواند زمینه مشارکت بیشتر این افراد را فراهم کند. روز جهانی «عصای سفید» فرصتی است تا به‌جای تمرکز بر محدودیت‌ها، توانایی‌ها و مطالبات نابینایان بیشتر دیده شود و مسیر حضور مؤثر آنان در جامعه هموارتر شود. در همین زمینه با موسی عصمتی، شاعر و معلم نابینای ادبیات، گفت‌وگو کرده‌ایم تا از تجربه‌های او در مسیر تحصیل و فعالیت ادبی و همچنین موانع پیش‌روی نابینایان بیشتر بدانیم.



شما در ۱۲ سالگی بینایی‌تان را از دست دادید. این اتفاق چه تأثیری بر مسیر زندگی و ورودتان به دنیای شعر داشت؟ شعر چگونه به شما کمک کرد با شرایط تازه کنار بیایید؟

همیشه با بیت آغازین شعر معروف مولانا، «بشنو از نی، چون حکایت می‌کند / از جدایی‌ها شکایت می‌کند»، ارتباط عجیبی داشته‌ام. خودم را همان نی می‌دانم که از سرزمین واقعی‌اش جدا افتاده است. دوران کودکی و سال‌های بینایی برای من حکم همان سرزمین را داشت و نابینایی دیواری بزرگ میان من و آن روزها ایجاد کرد. همیشه دلتنگ آن دوران بوده‌ام و بارها خاطراتش را در ذهنم مرور کرده‌ام. فکر می‌کنم همین دلتنگی و احساس غربت، یکی از عواملی بود که مرا به نوشتن سوق داد.

دو سه سال نخست پس از نابینایی، دوره‌ای بسیار دشوار و همراه با فشار روحی و روانی بود. در روستا زندگی می‌کردم؛ جایی که کودکان از صبح تا شب در کوچه، دشت، کوه و صحرا بازی می‌کردند. آن‌قدر سرگرمی داشتیم که شب‌ها با صدای پدر و مادرمان به خانه برمی‌گشتیم و حتی ناراحت بودیم که چرا بازی‌مان نیمه‌تمام مانده است اما با نابینایی، آن تحرک و نشاط ناگهان جای خود را به سکون و خانه‌نشینی داد. صدای بازی هم‌بازی‌های سابقم را می‌شنیدم و این موضوع آزارم می‌داد.

در آن سال‌ها، رادیو به مهم‌ترین همدم و سرگرمی‌ام تبدیل شد. از برنامه‌های ورزشی و مذهبی گرفته تا اخبار و برنامه‌های سیاسی، تقریبا همه‌چیز گوش می‌کردم. حتی زمان پخش برنامه‌ها را به خاطر سپرده بودم و از روی آنها ساعت را تشخیص می‌دادم. این پیگیری‌ها به افزایش اطلاعات عمومی‌ام کمک کرد. مادرم پیشنهاد می‌کرد درس بخوانم اما ابتدا مقاومت می‌کردم؛ چون نمی‌خواستم بپذیرم که نابینا شده‌ام و امیدوار بودم روزی بینایی‌ام برگردد و بتوانم به مدرسه عادی بروم. سرانجام شنیدن برنامه‌ای رادیویی درباره یک دانشجوی نابینا که توانسته بود به موفقیت برسد، مرا به ادامه تحصیل ترغیب کرد. پس از آن، تحصیل را در مدرسه نابینایان از سر گرفتم. مجموعه آن تجربه‌ها، دلتنگی‌ها و فشارهای روحی، زمینه‌ای شد تا احساسات و تجربه‌هایم را از طریق نوشتن بیان کنم.

نابینایی چه تأثیری بر نگاه شما به جهان و شیوه تصویرسازی شاعرانه‌تان گذاشته است؟ آیا یک شاعر نابینا جهان را متفاوت تصویر می‌کند؟

نابینایی برای من تجربه‌ای بزرگ و پیش‌بینی‌نشده بود که قطعا بر نگاهم به دنیا تأثیر گذاشت. در عین حال، این تجربه انگیزه‌ام را برای مطرح‌کردن خودم از طریق شعر بیشتر کرد.

معتقدم شاعر نابینا هم می‌تواند از تصویرسازی در شعر استفاده کند. درست است که بینایی ندارم اما ۱۲ سال از زندگی‌ام را با دیدن طبیعت، رنگ‌ها و منظره‌ها گذرانده‌ام و آن خاطره‌های دیداری همچنان در ذهنم حضور دارند. بنابراین، نابینایی به این معنا نیست که شاعر باید تصویر را از شعرش حذف کند و فقط به صدا، بو یا لمس بپردازد.

البته تجربه‌های ویژه افراد نابینا هم می‌تواند به شعر آنها ویژگی‌های تازه‌ای بدهد. مهم این است که شاعر تجربه شخصی خود را به شکلی هنرمندانه وارد شعر کند، نه این‌که صرفا بخواهد درباره شرایط زندگی‌اش توضیح بدهد. تجربه زیسته هر شاعر می‌تواند به اثر او هویت و تمایزی خاص ببخشد.

نابینایی برای من تجربه‌ای بزرگ و پیش‌بینی‌نشده بود که قطعا بر نگاهم به دنیا تأثیر گذاشت. در عین حال، این تجربه انگیزه‌ام را برای مطرح‌کردن خودم از طریق شعر بیشتر کرد

شما حدود ۲۵ سال است که در مدرسه نابینایان مشهد، ادبیات تدریس می‌کنید. باتوجه به تجربه‌تان، دانش‌آموزان نابینا برای دسترسی به منابع آموزشی و شکوفایی استعدادهای‌شان با چه موانعی روبه‌رو هستند؟

امکانات آموزشی دانش‌آموزان نابینا در مقایسه با گذشته بهتر شده است اما همچنان فاصله زیادی با امکانات دانش‌آموزان بینا وجود دارد. ما در دوران تحصیل با نوارهای کاست درس می‌خواندیم. برای کنکور، حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نوار همراه داشتم که حمل‌ونقل آنها به‌خودی خود دشوار بود. امروز همان حجم از محتوای صوتی را می‌توان در فضای بسیار کوچکی ذخیره کرد؛ بنابراین فناوری بخشی از مشکلات گذشته را کاهش داده است اما همه موانع برطرف نشده‌اند.

یکی از مشکلات جدی، دسترسی به کتاب‌های کمک‌آموزشی و منابع به‌روز است. دانش‌آموزان بینا به کتاب‌های تست، منابع تکمیلی و چاپ‌های جدید دسترسی دارند اما تهیه نسخه قابل استفاده برای دانش‌آموز نابینا به زمان، تخصص و هزینه نیاز دارد. برای تبدیل یک کتاب به محتوای صوتی، فردی باید متن را به‌درستی بخواند و نام‌ها، اصطلاحات و پاسخ‌ها را دقیق بیان کند. گاهی چند ماه طول می‌کشد تا محتوای صوتی یک کتاب آماده شود؛ در حالی که ممکن است دانش‌آموزان تا آن زمان از آن مبحث عبور کرده باشند.

نسخه بریل هم محدودیت‌های خاص خود را دارد. تبدیل کتاب‌های حجیم به بریل، به کاغذ و امکانات چاپی زیادی نیاز دارد و هزینه آن برای بسیاری از خانواده‌ها سنگین است. در نتیجه، بعضی دانش‌آموزان ناچارند با منابع قدیمی یا امکانات محدود درس بخوانند.

اگر قرار است استعدادهای این دانش‌آموزان شکوفا شود، باید دسترسی به منابع آموزشی به‌روز، صوتی و بریل به‌صورت منظم و متناسب با نیازهای آموزشی آنها فراهم شود.

رفت‌وآمد در شهر و حضور در محافل ادبی و فرهنگی چقدر برای افراد نابینا دشوار است؟ کدام کمبودها بیش از همه استقلال آنها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؟

رفت‌وآمد و حضور در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی برای افراد نابینا همچنان با استرس و دغدغه همراه است. حتی استفاده از تاکسی‌های اینترنتی هم همیشه ساده نیست. گاهی پیداکردن راننده، هماهنگی برای سوار شدن یا توضیح موقعیت مکانی به مسافر و راننده به مسأله‌ای دشوار تبدیل می‌شود.

مناسب‌سازی نشدن معابر و نبود دسترسی آسان و ایمن در فضاهای شهری نیز از مشکلات جدی است. وقتی فرد نابینا برای رسیدن به مقصد با موانع مختلف روبه‌رو باشد، زمان و انرژی بیشتری صرف می‌کند و حتی ممکن است از حضور در بعضی برنامه‌ها منصرف شود.

من به جلسات ادبی مشهد علاقه زیادی داشتم. برای رسیدن به این نشست‌ها گاهی ناچار بودم چندین بار تاکسی عوض کنم تا خودم را به محل برسانم. با وجود این دشواری‌ها، حضور در آن جلسات برایم جذاب بود؛ شعر می‌خواندم، از آثار دیگران بهره می‌بردم و انرژی می‌گرفتم اما نباید فراموش کرد که همه افراد نابینا امکان تحمل چنین دشواری‌هایی را ندارند. اگر شهر متناسب با نیازهای آنها طراحی شود، حضور مستقل و مشارکت اجتماعی‌شان نیز آسان‌تر خواهد شد.

شما به‌عنوان یک معلم نابینا، چه مطالبه‌ای درباره اشتغال و حضور افراد نابینا در محیط‌های آموزشی دارید؟ آیا قوانین موجود توانسته‌اند زمینه حضور برابر آنها را فراهم کنند؟

مطالبه جدی من این است که مسئولان به قوانینی که خودشان تصویب و ابلاغ کرده‌اند، احترام بگذارند و آنها را اجرا کنند. قانون حمایت از حقوق افراد دارای معلولیت برای دستگاه‌های مختلف تکالیفی مشخص کرده است اما متأسفانه در عمل، اجرای این تکالیف گاهی به سلیقه دستگاه‌ها واگذار می‌شود و افراد دارای معلولیت آن‌طور که باید، از حقوق خود بهره‌مند نمی‌شوند.

برای نمونه، افراد نابینای بسیاری با وجود تحصیلات دانشگاهی، در مسیر اشتغال با مشکل مواجه‌اند. دانش‌آموختگانی را می‌شناسم که در آزمون‌های استخدامی ویژه شرکت کرده‌اند، اما برای ورود به حرفه معلمی یا هر حرفه دیگری با این استدلال روبه‌رو شده‌اند که به دلیل نابینایی صلاحیت حضور در کلاس درس را ندارند. این درحالی است که تجربه معلمان نابینا می‌تواند نشان دهد که معلولیت لزوما مانع آموزش و انتقال دانش نیست. خودم از معلمان نابینایی که در دوران تحصیل داشتم، بسیار انگیزه گرفتم. آنها برای من الگو بودند؛ چون می‌دیدم با وجود دشواری‌ها درس خوانده‌اند و به جایگاه معلمی رسیده‌اند. وقتی چنین افرادی به دانش‌آموزان می‌گویند درس بخوانید و برای آینده‌تان تلاش کنید، حرف‌شان تأثیر بیشتری دارد؛ زیرا دانش‌آموزان می‌دانند معلم‌شان بخشی از دشواری‌های آنها را تجربه کرده است. حضور افراد نابینا در محیط‌های آموزشی و موقعیت‌های شغلی مختلف، نه‌تنها نباید مانع تلقی شود بلکه می‌تواند برای دانش‌آموزان و دیگر افراد جامعه الهام‌بخش باشد. اجرای قوانین اشتغال و فراهم‌کردن فرصت‌های برابر، هم حق افراد دارای معلولیت است و هم به تغییر نگاه جامعه کمک می‌کند.

به مناسبت روز جهانی عصای سفید، چه پیامی برای مردم و مسئولان دارید؟

باید از نگاه ترحم‌آمیز به افراد نابینا فاصله بگیریم و توانایی‌های آنها را ببینیم. افراد نابینا هم مانند دیگران استعدادها، علاقه‌ها و توانایی‌های متفاوتی دارند و اگر فرصت مناسب در اختیارشان قرار بگیرد، می‌توانند در عرصه‌های مختلف فعالیت کنند. از مسئولان انتظار دارم اجرای قوانین حمایت از افراد دارای معلولیت را جدی بگیرند؛ به‌ویژه در حوزه اشتغال، آموزش و مناسب‌سازی محیط‌های شهری. از مردم هم می‌خواهم به استقلال افراد نابینا احترام بگذارند و به جای پیش‌داوری درباره توانایی‌های‌شان، فرصت حضور و مشارکت برابر را برای آنها فراهم کنند.

متن کامل را در جام‌جم آنلاین بخوانید

دیدگاه

حجت‌الاسلام شهاب مرادی از ابعاد اجتماعی پویش «جانفدا» می‌گوید

ایران شکست‌دادنی نیست

پویش «جانفدا» با یک پرسش ساده اما سنگین آغاز شد؛ این‌که چه کسانی حاضرند برای دفاع از ایران، جان خود را فدا کنند. پاسخ به این پرسش اما در حد یک واکنش محدود باقی نماند و خیلی زود از چند نفر و چند هزار نفر عبور کرد و به میلیون‌ها نفر رسید. بیش از ۳۰ میلیون ایرانی در این پویش اعلام آمادگی کردند تا تصویری از یک مشارکت گسترده اجتماعی شکل بگیرد؛ مشارکتی که در ادامه، با استقبال از دوره‌های آموزش نظامی و امدادی، ابعاد دیگری پیدا کرد؛ تا جایی که این گستردگی مشارکت، بار دیگر توجه رهبر انقلاب را به‌خود جلب کرد.

ایشان برای چندمین بار در پیامی به مناسبت هفته دفاع مقدس، با اشاره به حضور مردم در پویش «جانفدا» فرمودند: «بیش از ۳۰ میلیون ایرانی جانفدایی خود را اعلام نمودند و آنگاه که برای نوعی سازماندهی بنابر اعلام مجدد حضور ایشان بود، تنها در ظرف ۱۰۰ دقیقه نخست، بیش از ۵۰۰ هزار نفر ظرفیت خواسته‌شده را تکمیل کردند. هم‌اکنون در سرتاسر ایران اسلامی که مزین به حضور ایرانیان از اقوام متنوع است، اعلام آمادگی‌های مختلف و به‌خصوص آمادگی‌های مسلحانه وجود دارد تا آوردگاهی بسازد که ایشان را نام و دشمن‌شان را ننگ نصیب کند.»

در چنین شرایطی جانفدا دیگر صرفا یک پویش مجازی نیست بلکه به بستری برای بروز تصویری از همبستگی اجتماعی و احساس تعلق به ایران تبدیل شده است.

حجت‌الاسلام شهاب مرادی، چهره شناخته شده فرهنگی-اجتماعی و استاد دانشگاه، این پویش را یکی از نقاط عطف همبستگی اجتماعی و اثبات صفات عالیه مردم ایران می‌داند و معتقد است این حرکت، تصویری متفاوت از جامعه ایران را پیش روی افکار عمومی قرار داده است.

وقتی میلیون‌ها نفر یک پاسخ مشترک می‌دهند

شهاب مرادی معتقد است یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جانفدا، نشان دادن ظرفیت فداکاری و تعلق مردم ایران به کشورشان است. او با قدردانی از طراحان و مجریان این پویش می‌گوید: «این حرکت نشان داد برخلاف تصویری که دشمن و رسانه‌های معاند و افراد همسو با آنها از جامعه ایران ارائه می‌کنند، مردم ایران همچنان آمادگی فداکاری برای کشور خود را دارند و حتی حاضرند جان عزیزشان را در راه ایران فدا کنند.»

او تاکید می‌کند که در سال‌های گذشته، برخی مخالفان جمهوری اسلامی و دشمنان ایران تلاش کرده‌اند این تصویر را القا کنند که مردم ایران نه‌تنها با جمهوری اسلامی بلکه با اصل کشور و تمامیت آن نیز احساس تعلقی ندارند و خواستار نابودی آن هستند.

شهاب مرادی در همین زمینه می‌گوید: «بعضی از وطن‌فروش‌ها گفتند یا می‌گویند ایران را بمباران کنید. وقتی ترامپ ایران را بمباران می‌کند، برخی از او با تعابیری مانند «عمو ترامپ» یاد می‌کنند و درباره چهره‌هایی خبیث و خون‌ریز مانند نتانیاهو و ترامپ، با وجود اقدامات و جنایت‌های‌شان، از تعابیر عاطفی و مثبت استفاده می‌کنند؛ عباراتی که از سوی یک ایرانی وطن‌فروش به‌کار گرفته می‌شود و سپس تلاش می‌کنند چنین ادبیاتی را در رسانه‌ها به کل جامعه ایران تعمیم دهند.»

مرادی معتقد است پویش «جانفدا» در نقطه مقابل چنین روایت‌هایی قرار گرفته و نشان داده است که تعلق به ایران و آمادگی برای دفاع از آن، همچنان ظرفیتی جدی در جامعه ایرانی است. زیرا نقطه آغاز آن، یک پرسش روشن درباره دفاع از کشور بود: «اگر دشمن حمله کند و قصد حمله زمینی داشته باشد؛ دشمنی که تهدید تجزیه ایران، تغییر نام خلیج فارس یا تنگه هرمز و تعرض به شهرهای کشور را مطرح کرده. چه کسی حاضر است برای دفاع از ایران شخصا وارد میدان شود؟»



به گفته مرادی، این پرسش از همان آغاز با استقبال گسترده مردم روبه‌رو شد و دامنه اعلام آمادگی‌ها به‌سرعت گسترش یافت به‌گونه‌ای که در ساعت شروع آن از «یک نفر، دو نفر و هزار نفر» عبور کرد و خیلی زود میلیونی شد و در نهایت بیش از ۳۰ میلیون نفر برای فداکاری و جانبازی در دفاع از ایران عزیز اعلام آمادگی کردند.

پیام «جانفدا» از همان ابتدا روشن بود

مرادی تفاوت جانفدا را در صراحت پیام آن می‌داند. او معتقد است این پویش از ابتدا تکلیف مخاطب را روشن کرده و وعده‌ای برای امتیاز، منفعت یا حضور نمادین در آن حضور نداشته‌است.

او با اشاره به برخی روایت‌های مغرضانه مربوط به بسیج نیروهای مردمی در گذشته می‌گوید: «گاهی انتقاد می‌شد که به افراد گفته شده بود برای کمک در پشت جبهه حضور پیدا کنند اما بعد به جبهه اعزام شدند و به شهادت رسیدند.»

به اعتقاد مرادی، جانفدا از همان ابتدا بدون هیچ ابهامی پرسید: «چه کسی حاضر است جانش را برای ایران فدا کند؟»